

بررسی "دجال" در متون کهن فارسی

کبری جبارلی*

حسن اکبری**

چکیده:

باور دجال زیر ساخت آیینی و اساطیری کهنی در ایران دارد، بین حکایت ضحاک در متون بهلولی و دجال روایات اسلامی مشابحت هایی دیده می شود. این باور به صورت برآیندی از اخبار و افکار بر بستری از عقاید دیرین در آثار کلاسیک فارسی - اعم از شعر و نثر- به طرز گسترده ای راه یافته است. این رهیافت بی تأثیر از اندیشه های مسیحی نیز به نظر نمی رسد. این مقاله در صدد بررسی این موضوع و تبیین داد و ستدهای فرهنگی، ادبی بین حوزه های تمدنی متفاوت در باب این موضوع می باشد.

واژه های کلیدی: دجال، مهدی، مسیح، نظم و نثر کهن فارسی

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آل البیت - اردن
**دانشیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی، دانشگاه سمنان، ایران

باور دجال -دشمن بزرگ منجی موعود- برای ایرانیان پیشینه ای آیینی و اساطیری دارد. آن ها از طریق متون دینی باستانی شان، با نیروی شرّ عظیمی که در آخرالزمان مقابل نجات بخش بزرگشان می ایستد، آشنا بودند. قصّه ی اهریمن صفتی که جایی دوردست در بند است و درست در آستانه ی پایان شکوه مند گیتی، بند می گسلد و با تبهکاری هایش روند نجات آخرالزمانی را کند می کند، حکایت دیرین و آشنایی به گوش مردمان این بوم و بر بود.

در ادبیات مملوئی و نیز شاهنامه، سخن از مردی تازی با نام ضحاک (۱) به میان آمده است که به ایران حمله می برد، بر جمشید پیروز می شود و یک هزار سال به بدی سلطنت می کند. اما فریدون، او را به بند می کشد و در کوه دماوند زندانی اش می سازد. در هزاره ی آخر حیات هستی، مردی که به جهت بی دینی از مقرری محروم شده است به کینه و انتقام به سراغش می آید و چنین وسوسه اش می کند:

بلند شو! و بندهایت را بگسل که اکنون نه هزار سال است که فریدون زنده نیست.

آن گاه خود شروع به باز کردن بندها می کند و این چنین، ضحاک نیروی دوباره می گیرد. در اولین تازش، همان بی دین را می بلعد و سپس فساد در گیتی آغاز می کند. آب و آتش و گیاه را نابود می کند و یک سوم از مردمان و چارپایان را می جود و می بلعد. آفریدگان از این بلیه ی بزرگ به اورمзда شکوه می برند. به امر ایزدی، این بار گرشاسب، (۲) به مقابله ی ضحاک می رود، و با گرز پیروزگرش چنان بر سرش می کوبد که برای همیشه نابود می شود. (۳)

ویژگی های این ضد موعود پس اسلام، چندان با باورهای دیرینه ی ایرانیان مغایرت پیدا نکرد. نشانی ها اغلب همان به نظر می آمد؛ تنها نام ها تفاوت یافته بود. جز این که داستان واره های اضافه شده ماجرا را دلکش تر نشان می داد.

دجال در باورهای اسلامی

مطابق روایات اسلامی، دجال بزرگترین دشمن منجی وعده داده شده است که در آخرالزمان بر تمامی زمین جز مکه و مدینه استیلا می یابد و مسلمانان را در بیت المقدس محاصره می کند؛ اما با شنیدن خبر فرود عیسی از آن جا می گریزد. (۴) و در نهایت به دست مهدی موعود کشته می شود. (۵)

این مجموع آن چیزی است که در روایات شیعه و سنی مشترکاً به چشم می خورد. اما اهل سنت مسأله ی دجال را با شرح و بسط بیشتری روایت کرده اند. ابوهزیره روایتی از رسول خدا آورده که:

وقتی یکی از شما از تشهد فارغ می شود باید از چهار چیز به خدا پناه ببرد: عذاب دوزخ و قبر، آشوب زندگی، مرگ و مسیح دجال. (۶)

همچنین مصادر معتبر سنی از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که «در فاصله ی میان آفرینش آدم تا رستاخیز، قضیه ای بزرگتر از دجال وجود ندارد.» (۷) و نیز: «هیچ پیامبری پس از نوح نیامد، مگر این که اقامت خود را از دجال برحذر داشت. (۸)

برمبنای این دست روایات، دجال انسان يك چشمی است که در میان چشمانش نوشته شده: کافر. این نوشته را هر مؤمنی می تواند بخواند. (۹) او از خراسان، (۱۰) یا از محله ی یهودی های اصفهان خروج می کند در حالی که هفتاد هزار یهودی تاج به سر او را همراهی می کنند. (۱۱)

دجال با خود هشت و هجتمی دارد و همراهان خود را مدام می کشد و زنده می کند. همچنین کوهی از نان و نهری از آب با خود دارد. تنها نیرویی که می تواند بر او غلبه کند، قرآن است. (۱۲) او چهل سال در زمین درنگ خواهد داشت. (۱۳)

دجال در شعر کهن

افسانه گونه های جذابی که به ویژه در روایات سنی در باره ی دجال آمده بود، به راحتی می توانست به جان ادبیات بنشیند و با آن خوگر شود. لذا نفوذ این عنصر اسلامی - اساطیری در ادب کهن - با آن رنگ و لعاب مذهبی اش - طور گسترده ای یافت. نمونه های زیر گواه این مدعاست:

از امیر معزی:

- چون نصرت آمد آسیب نبود از دشمن چون مهدی آمد تشویش نبود از دجال (۱۴)

- اگر چو مار، بداندیش برآرد سر از او دمار برآری چو مهدی از دجال (۱۵)

از دیوان انوری:

- مهدی جهانی تو که دجال حوادث از حال به حالی شده وز خوی به خویی (۱۶)

- تو آدمی و همه دشمنان تو ابلیس تو مهدی و همه حاسدان تو دجال (۱۷)

از ابوالفرج رونی:

- مشهور شد از رایت او آیت مهدی منسوخ شد از هیبت او فتنه ی دجال (۱۸)

از دیوان خاقانی:

- خنجر او چو حربه ی مهدیست که به دجال اعور اندازد (۱۹)

- به تأیید مهدی خصلی که تیغش روان سوز دجال طغیان نماید (۲۰)

- ذات او مهدیست از مهد فلک زیر آمده ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته (۲۱)

- مهدی است شاه و عید سلاطین ز فتح او خصم از غلامی آمده دجال اعورش (۲۲)

- مهدی که بیند آتش شمشیر شاه گوید دجال را به توده ی خاکستری ندارم (۲۳)
 - هادی اَمت و مهدی زمان کر قلمش قمع دجال صفاهان به خراسان یام (۲۴)
 - زانکه شیطان سوز و دجال افکن است آدم مهدی مکان می خواندش (۲۵)
 - خلوقی کر فقر سازی خیمه ی مهدی شناس زحمتی کر خلق بینی موکب دجال دان (۲۶)
 - چاه صفاهان مدان نشین دجال مهبط مهدی شمر فنای صفاهان (۲۷)
 - شاه جهان مهدی ظفر، یعنی شبان دادگر ایام دجال دگر، گرگ ستم زان پرورد
 - ایام بدعهدی کند، زامروز ناگه دی کند کار هدی مهدی کند، دجال طغیان پرورد (۲۸)
- از تحفه العراقین خاقانی:

- گفتند چهی است در صفاهان دجال در آن چه است پنهان
 - عقل این کلمه دروغ دانست کانک مهدی در اصفهان است
 - مهدی به فضای آسمان نیست دجال به چاه اصفهان نیست
 - مهدی است در اصفهان ممکن دجال بر آسمان معین
 - آنک همه شب سپاه دجال این دیو روان آدمی مال
 - اینک همه روز مهدی پاک درصدر هدی ورای افلاک (۲۹)
- از حدیقه ی سنایی:

- باز ظالم بود ز آتش و دود یار دجال و نایب نمرود (۳۰)
- شب صد چشم چیست؟ محتالی روز یک چشم چیست؟ دجالی

- زشت باشد به خاصه از ابدال
جز به عبرت نظاره ی دجال
- روز و شب را به سوی زیرک و غمر
تحفه از وی غمست و غارت و عمر (۳۱)
- از سوزنی سمرقندی:
- مهدی صاحب قران روی زمینی
امر ترا رام گشته مهدی و دجال (۳۲)
- از الهی نامه ی عطار:
- چه می خواهی از این دجال با نان
چه می جویی از این مهدی نمایان (۳۳)
- از دیوان عنصری:
- سیاست تو به گیتی علامت مهدی ست
کجا سیاست تو نیست فتنه ی دجال (۳۴)
- از مجیر بیلقانی:
- کید این دجال شکلان آخر اندر چه فتاد
چون لوای مهدی آخر زمان آمد پدید (۳۵)
- تو مردمی و فلک مهره ایست نیل اندود
که گردن خر دجال ازو شود زیبا (۳۶)
- نکات زیر از موارد بالا قابل برداشت می نماید:
- تقابل جدولی آدم - شیطان
- مهدی - دجال
- این در حالی است که در باورهای فرجام شناختی اسلامی و حتی زردشتی، پایان جهان مادی با پایان عمر شیطان یا اهریمن همراه است، و ضد موعود نه خود اهریمن، بلکه موجودی از تبار او خواهد بود که موجب موانع پیشرفت روند نجات آخرالزمانی بشر شود.

- استفاده ی ابزاری از ماجرای دجال در ادب مدحی: در بیشتر نمونه های شعری، دشمنان حاسد دجالانی دانسته شده اند که ممدوح در پی برنامه های نجات بخشانه قلع و قمعشان می کند.
- انتساب هر عنصر منفی، اعم از زمانه ی ستم پیشه، زحمت خلق، تیرگی شب و به دجال.
- در این میان ناصر خسرو، همان گونه که از تفکر تأویلی- فلسفی اش انتظار می رود، داستان دجال را تنها افسانه ای عامی پسند می داند. از نگاه او دجال حقیقی، عالم پر فریب و فتنه است و راه نجات از آن پناه بردن به قرآن: (۳۷)
- ای امتی که ملعون دجال کرد کر
گوش شما ز بس چلب و گونه گون شعب
- دجال چیست؟ عالم و شب چشم کور اوست
وین روز چشم روشن اویست بی ریب
- چون زو حذرت باید کردن همی نخست
دجال را ببین به حق ای گاو بی ذنب (۳۸)
- عالم دجال توست و تو به دروغش
بسته ای و مانده ای و گشته یگانه
- قصه ی دجال پر فریب شنودی
گوش چه داری چو عامه سوی فسانه
- گر به سخن هاش خلق فتنه شود پاک
پس سخن اوست بانگ چنگ و چغانه (۳۹)
- جز که قرآن نیست خزینه ی علوم
جمع علم است و بر او خازن است
- ...او رهاند ز دجال کور
حکمت را دلش که قارن است (۴۰)
- از طرف دیگر، برخی عرفا مثل عطار و سنایی، بهره ی تمثیلی خود را از ماجرای دجال برده اند. در این دست آثار، هوای نفس، مال دنیا و حتی جسم آدمی، دجالانی شمرده شده اند که دشمن دل و روح آدمی اند.
- از الهی نامه ی عطار:
- چو دجالت یکی دیو است مگار
یکی دنیا یکی نفس ستمکار

کسی با این همه دجال سرکش
چگونه زو برآید یک نفس خوش
بسا مهدی دل پاکیزه رفتار
کزین دجال دنیا شد گرفتار
بسا خونا که این دجال کردش
نه روزی ده هزاران سال کردش (۴۱)
از مختارنامه ی عطار:

- دردا که دلم را تن بطلال بکشت
مهدی مرا به ظلم دجال بکشت
- دربادیه ای چراغکی می بردم
یک صرصر تند آمد و درحال بکشت (۴۲)
- از دیوان سنایی:
- مال را دجال دان و عشق را عیسی شمار
چون شدی از خیل عیسی گردن دجال زن (۴۳)
- سنایی یک جا هم نفس حریص را نه به خود دجال، که به چارپایش مانند کرده؛ چرا که این خر
دجال است که نهری آب و کوهی نان با خود دارد:
- چون خر دجال نفست شد اسیر حرص و آز
بعد از این بر مرکب تقوات زین باید نهاد (۴۴)

دجال در نثر کهن پارسی

در نثر این سده ها، نفوذ مستقیم روایات دیده می شود. نویسندگان نه به تلمیح و تشبیه و نه به ایما و استعاره، که راست به بیان روایت می پردازد. نمونه های زیر مبین این مدعا خواهند بود:

متون عرفانی :

از کشف المحجوب هجویری:

«مخبر صادق ما را خبر داد که: اندر آخرالزمان دجال بیرون آید و دعوی خدایی کند و دو کوه یکی بر راست و یکی بر چپ وی همی رود. این که بر راست بود، جایگاه نعیم بود و آن که بر چپ بود جایگاه بود. خلق را به خود دعوت کند. آن که بدو نگرود وی را عقوبت کند.

خداوند تعالی به سبب ضلالت وی مر خلق را می میراند و زنده می گرداند و اندر عالم امر مطلق گسترانیده باشد. اگر به جای آن صد چندان از افعال ناقض عادت بر وی پدیدار آید، عاقل را اندر آن هیچ شبهت نیفتد که عاقل را بضرورت معلوم بود که خداوند تعالی - بر خر ننشیند و متغیر و متلون نباشد و این را حکم استدراج نباشد.» (۴۵)

از کشف الاسرار میدی:

«ابوامامه باهلی روایت کرد از مصطفی (ص)...، گفت: از روزگار آدم تا به قیامت، هیچ فتنه ای صعب تر و عظیم تر از فتنه ی دجال نیست و پیغامبران که بودند، همه آن بودند که امت خود را از فتنه ی دجال بیم دادند و بترسانیدند، و من پیغامبر آخرالزمان ام و شما امت آخرالزمان و در روزگار این امت لامحاله بیرون آید. آن که مصطفی (ص) گفت: اگر من زنده باشم، شغل او کفایت کم شما را و اگر بعد از من بیرون آید، فالله خلیفتی علی کلّ مسلم... چنان که می رود در سوی راست و سوی چپ تباهکاری می کند در زمین و اول سخن که گوید آن است که «أنا التبی» دعوی پیغامبری کند! مصطفی (ص) گفت «و لا نبی بعدی» یعنی بدانید که پس از من هیچ پیغامبری نباشد، نگر تا به دروغ وی فریفته نشوید! آن گاه پای برتر نهد و سخن برتر گوید و دعوی خدایی کند: أنا ربکم گوید، مصطفی گفت: «و لن تروا ربکم حتی تموتوا» و شما تا نمیرید خدای را نبینید. و «إنه اعور و الله ربکم لیس باعور» گفت و نشان وی آن است که اعور بود و خدای شما اعور نیست و میان دو چشم دجال نام کافر نوشته، چنان که دبیر و نادبیر می خواند. و با وی هشتی است و دوزخی. مصطفی (ص) گفت: آن دوزخ وی هشت است و آن هشت دوزخ. کسی که با آن دوزخ و آتش وی گرفتار شود، باید ابتدا سوره الکهف درگیرد و می خواند تا خدای تعالی آن آتش بر وی سرد کند، چنان که بر ابراهیم سرد کرد.

آن که اعرابی را گوید: چه بینی، اگر من پدر و مادرت زنده کم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید: چنین کم. پس دو شیطان بر صورت مادر و پدر وی بیایند و گویند: «یا بنی ابتعد فإنه ربک». گفتا: و از فتنه ی دجال یکی آن است که او را مسلط کنند بر شخصی تا وی را بکشد و پاره

پاره بکند. آن که گوید:.... نگیرید به این بنده ی من که هم اکنون او را زنده کم... و از فتنه ی وی آن است که: آسمان را فرماید تا باران ببارد و زمین را فرماید تا نبات برآرد و چرندگان و مواشی در احیاء عرب همه فربه شوند و پرشیر. آن که به همه ی زمین فرارسد مگر به مکه و مدینه که ربّ العالمین فریشتگان را فرستد با شمشیرهای کشیده تا وی را از مکه و مدینه بازدارند. آن که به نزدیکی مدینه فرود آید و به فرمان خدای عزّ و جل سه بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هر چه منافقان باشند از مردان و زنان از مدینه به دجال اوفتند و مدینه از کافران و منافقان و بدان پاک شود. مصطفی (ص) گفت: آن روز را روز اخلاص گویند که نیکان مدینه از بدان پاک شوند و خالص گردند.» (۴۶)

متون حماسی:

یکی از نثرهای جذاب این دوره که مسأله ی دجال را در دل داستانی گنجانده است «ابومسلم نامه» ی طرطوسی است. در این کتاب وضع کنونی دجال ، لابلای قصه ی رسیدن مختار ثقفی و شریح قاضی به جزیره ای وصف شده است:

"رسیدن مختار و قاضی به جزیره ی خر دجال:

اما راوی گوید [که] مختار برخاست و به جزیره رفت. جزیره ی سبز و خرمی دید، درختان سردسیری و گرمسیری، عرعر و شمشاد و سرو و صنوبر سر به ثرئای فلک کشیده، پا به کیمخت زمین استوار نموده، چشمه های آب روان بر روی سبزه ی سه برگه (یونجه و شبدر را گویند). می غلطید. مختار پاره ای از آن میوه ها بخورد و قدری هم از برای قاضی آورد. قاضی هم قدری خورد و بعد گفت: ای مختار، به این جزیره مرو که این جزیره بی دد و دام نیست.

مختار بخندید و گفت: اگر هزار شیر در این جزیره باشد و همه را نکشم، فرزند سعد وقاص

نباشم!

پس کشتی را ببستند، روی به جزیره نهادند و در میان جزیره آمدند. شخصی را دیدند چون کوهی، او را به هفت زنجیر به درختی بسته بودند. چون پاره ای نزدیک رفتند، دجال آواز داد که: ای مختار و ای پسر شریح، بیاید تا از شما احوال پرسم که با هم برویم!

قاضی دانست که او کیست و مختار او را نشناخت، عجایب بماند. در این فکر بودند که او گفت: مرا محمد داوود نام است و از مدینه ام. قاضی گفت: راست نمی گوید، این دجال است. مختار گفت: او را به تیری بکشم! قاضی گفت: خدا او را تا روز قیامت امان داده است. مختار تیر در کمان نهاد و گفت: تیر من از کوه بگذرد. تیری بر سینه ی پر کینه ی دجال زد، تیر او کارگر نشد. دجال به خنده در آمد و گفت: پیش من بیا، از تو سخنی پرسم و راست بگو! مختار خواست نزدیک رود، قاضی گفت: نزدیک مرو که او را نتوان کشت.

دجال گفت: مترس که من خویش شایم، و این ساعت این جا آمدم. به زیر پای من دفینه ای هست که ملک دنیا های اوست! مختار گفت: بروم! قاضی گفت: مرو! و بازوی او بگرفت و گفت: مگر دیوانه شدی؟ اگر فیل به زیر پای او افتد، خورد می شود. مختار گفت: نمی روم. دجال گفت: اکنون، از شما چیزی می پرسم، راست بگویید! گفتند: بگو! گفت: در دنیا فساد می رود؟ گفتند: بلی. گفت: حجاج یوسف جمله ی سادات را بکشت؟ گفتند: آری. گفت: وقت آنست که من خروج کنم.

قوت کرده، زنجیرها را گسیخت. خواست که بیرون آید، درحال، ملکی پیامد و چاقی بر سر او زد و گفت: ای ملعون، هنوز از وقت تو مانده است، شخصی از فرزندان در روی زمین زنده باشد و تو رستگار نشوی! (اصل: رستگار بشوی. جمله مغشوش است بنا به روایت ترکی، مراد از فرزندان، فرزندان علی بن ابی طالب(ع)، است و به گمان اشاره به مهدی منتظر امام دوازدهم شیعیان دارد.) درحال، زنجیرها[را] در دست و پای آن ملعون بست. دجال چون بید می لرزید. آن ملک روی به قاضی کرد و گفت: به راه خود بروید و خصومت مکنید و گرنه، سزای خود ببینید!

مختار و قاضی بترسیدند و روی در میان آن جزیره نهادند. پاره ای که راه برفتند، درازگوشی را دیدند، چون کوهی ایستاده. مختار چون او را بدید، گفت: اگر هرگاه دجال را خدا امان داده است، باری این خر را بکشم! این بگفت و تیری بر سینه ی درازگوش زد که تیر به دو پاره شد و خر را رنجی نرسید که ناگاه، درازگوش چون شیر به غریدن آمده، به نزد مختار آمد. هر دو دست را برداشت که بر سر مختار زند. درحال، دست شخصی پدید آمد و مشتی چنان بر بناگوش خر زد که در خاک بغلطید. مختار بگریخت و آوازی شنید که می گفت: ای مختار، من مَلِک موکل درازگوش هستم، (اصل: من ملک هستم که موکل درازگوش هستم). اگر نه همین ساعت تو را می کشت. اکنون، فضولی مکن و از این مکان بیرون برو! ایشان از جزیره بیرون آمدند، از آن میوه های تر و تازه قدری برگرفتند به جهت راه، بر کشتی نشستند و روانه شدند. (۴۷)"

متون تفسیری:

از تفسیرهای مهم شیعی این دو سده می توان به تفسیر روض الجنان و روح الجنان از ابو الفتح رازی اشاره کرد. این تفسیر ذیل آیه ی ۱۱۴ سوره بقره آورده است:

" ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: قیامت بر نخیزد تا مدینه هرقل - یعنی روم - نگشایند و مؤذنان در او بانگ نماز نکنند، و آن مالهای جمع کرده به سپرها قسمت نکنند، تا چندان غنیمت یابند که کس «۴» چنان دیده نبود ایشان در این باشند خبر آید که دجال بیرون آمد و خانه های شما بگرفت. ایشان بشتابند و با دجال قتال کنند." (۴۹)

متون فلسفی:

ناصر خسرو در "وجه دین"، بخشی با موضوع فتنه ی دجال دارد که در آن این مسأله را نیز به شیوه ی باطنیان تأویل نموده است. او با این مقدمه که برای حذر از فتنه ی دجال باید او را شناخت، آورده است: «دجال یک چشم آن است که خلق را به سوی ظاهر بیفکند... و خبر است از رسول

(ص) که گفت:.... آن که به چشم راست کور است، ملعون است و بدان مر ظاهری را خواست که باطن را باطل کرد... و خبرست از رسول (ص) که گفت: آن که به چشم چپ کور است ملعون است، بدان مر باطنی را خواست که مر ظاهر شریعت را باطل کند و بدانچه گفت: هر گروهی را دجال هست آن خواست که دجال ظاهریان آن است که باطن را باطل کند و دجال باطنیان آن است که ظاهر را باطل کند و این هر دو دجال را دین نیست و متابعان ایشان از شریعت دورند و هر دو دجال با گروهان خویش اندر آتشند.» (۴۸)

همان گونه کهاز متن برمی آید این باور دینی در اثر امتزاج و اختلاط با اندیشه های مجاور، تحول یافته و به طور تازه ای عرضه شده است.

تقابل «عیسی» و «دجال»:

اصطلاح معادل "دجال" در کلام مسیحی "ضد مسیح" (۵۰) است . این مفهوم در «قاموس کتاب مقدس» چنین شرح داده شده :

« مقصود کسی است که با مسیح مقاومت و ضدیت می نماید و مدعی آن باشد که خود در جای مسیح می باشد.» (۵۱)

باور «ضد مسیح» در فضای فکری، مشابه اندیشه ی رویایی خیر و شر ایرانی پرورش یافته است. امر ظهور ممکن نخواهد شد، مگر در جهانی پر از زشتی و پلشتی. باید فلاکت و مصیبت حکومت دشمن بزرگ مسیح، عالم را فرا گیرد، آن گاه مسیح بازگردد و جهانیان را از سلطه ی شرربار او برهاند. (۵۲) اما این که دقیقاً این ضد مسیح چگونه موجودی است، کاملاً روشن نیست. «دایره المعارف دین» او را «آخرین مخالف خوبی» خوانده است. یک شورشی گم شده که اکنون از حرکت بازایستاده، اما در آینده فتنه ای بزرگ را رهبری خواهد کرد؛ در معبد مقدس به تخت خواهد نشست و سرانجام به دست مسیح کشته خواهد شد. (۵۳) آن گاه به نقل از کتاب مکاشفات، (۵۴) تصویر نمادین عجیبی از آن ارائه می دهد: دو حیوان درنده خو که با هفت سر و دو شاخ و با شماره ی ۶۶۶ از دریا

سربرآورده است. برخی نیز او را همان مسیحایی دروغینی دانسته اند که مسیح بارها در موردش انداز داده بود. (۵۵)

با این همه رویارویی جدی مسیح و دجال در متون نظم و نثر کهن را نمی توان تنها ناشی از باور مسیحی ضد مسیح دانست. چرا که برخی روایات اسلامی نیز ضمن بیان باور بازگشت مسیح در آخرالزمان، او را از میان برنده ی دجال شمرده اند.

روایت زیر از متن کشف الاسرار از آن جمله است:

«... عیسی گوید: در بگشایید، در بگشایند، دجال را ببینند با هفتاد هزار جهود، به هر یک طیلسانی برافکنده و شمشیری حمایل کرده. دجال چون در عیسی نگرد، بگدازد چنانکه نمک در آب بگدازد و برگردد تا بگیرزد و عیسی گوید: این لی فیک ضربه لن تسبقتی بها. مرا ضربتی بر تو زدن است که از آن فراییش نتوانی شدن. آنگه به وی در رسد و او را بکشد. جهودان همه به هزیمت شوند. هر درختی و خاری و سنگی که جهودی در پس وی گریزد، ربّ العزّه آن را به سخن آرد تا جهود بسپارد؛ مگر درخت غرقده که از درخت ایشان است...» (۵۶)

- «اکنون عیسی به آسمان است و مصطفی (ص) گفت: شب معراج عیسی را به آسمان دوم دیدم، و به آخر عهد این اامت، به محراب بیت المقدّس فرود آید و دجال را هلاک کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد و نصرت دین محمد (ص) کند.» (۵۷)

بر این مبنا تقابل عیسی و دجال در نمونه های شعری زیر قابل بررسی می نماید:

از دیوان خاقانی:

- فلک کز رو ترست از خطّ ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
- نه روح الله بدین دیر است، چون شد چنین دجال فعل این دیر مینا (۵۸)
- چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت مأوا (۵۹)

- نوک پیکان ها چو درهم خانه ی عیسی رسید چرخ ترسا جامه را دجال اعور ساختند (۶۰)
 - گر او هست دجال خلقت بر غمش ترا کم ز عیسی مریم ندارم (۶۱)
 - نه عیسی راست از یاران کمینه سوزنی در بر نه سوزن شبه دجالست یک چشم و صفاهانی (۶۲)
 - چون خاتم ارنه دیده ی دجال داشتی پس زان نگین لعل مسیحا چه خواستی؟ (۶۳)
 - عیسی دورانم و این کور شد دجال من قدر عیسی کی نهد دجال ناموزون کور (۶۴)
 - تو منکری که از لب عیسی نفس منم من آگهم که از خر دجال دُم تویی (۶۵)
- از حدیقه ی سنایی:
- چه کند روح پاک خانه ی ریج فلک پنجم است بام مسیح
 - خر دجال چون ز جو خالیست علم جور او از آن عالیست (۶۶)
 - مهدی وقت و عیسی حالست روز و شب در جدال دجال است (۶۷)
- از دیوان سنایی:
- عشق یک رویست او را بر در عیسی نشان عقل یک چشم است او را در صف دجال کن (۶۸)
 - مهره ی گردن خر دجال از پی عقد بر مسیح مبند (۶۹)
- از دیوان سوزنی سمرقندی:
- خواهد بودن به ملکداری تو شاه نصرت عیسی و رقص کردن دجال (۷۰)
 - اگر بگیرد دجال وار بخل جهان بود سخات چو عیسی کشنده ی دجال (۷۱)

از دیوان عطار:

- با عیسی پاک همنشین شو بگذار دجل برای دجال (۷۲)

در برخی موارد هم نام عیسی همراه و همجوار نام مهدی ذکر شده:

از حدیقه ی سنایی:

- خلق او آمد از نکو عهدی روح عیسی و قالب مهدی (۷۳)

از دیوان امیر معزی:

- بر تخت پادشاهی، دارد هی نیابت فرش ز فر مهدی، عدلش ز عدل عیسی (۷۴)

- عیسی چو بیاید بشود آفت یاجوج مهدی چو بیاید برود فتنه ی دجال (۷۵)

همان گونه که دیده شد شاعرانی چون خاقانی هم عیسی را در تقابل دجال قرار داده اند و هم مهدی را. شاید هم آوایی نسبی روایات اسلامی و مسیحی از یک طرف، و دوگانگی احادیث اسلامی در باب دجال از طرف دیگر، برخی شاعران را در این که کشنده ی دجال مهدی است یا مسیح، به تردید افکنده باشد.

پانوشت ها:

۱- ضحاک در اوستا، «ازدی دهاک» خوانده شده و ازدهایی سه گله و سه پوزه و شش چشم است که قصد از بین بردن نسل آدمی دارد. اما فریدون بر او می شورد و نابودش می سازد.

۲- گرشاسب از جاودانگان و در شمار یاران سوشیانت است. او نمرده است و تا روزگار سوشیانت در خواب خواهد بود. (اوستا، جلیل دوستخواه: ۱۰۴۳) وی از مهلوانان بزرگ اوستایی و از نسل سام است (برای مطالعه ی بیشتر، ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران،

بخش نهم داستان روان گرشاسب و نیز پایان جهان و ظهور موعود، داریوش احمدی: ۱۰۱ و ۱۰۰)

۳- آفرینش زیانکار در روایات ایرانی: ۳۳

۴- صحیح، بخاری، ج ۳: ۲۸

صحیح، مسلم، ج ۴: ۲۲۶۵

ملاحم، ابن طاووس: ۵۵

۵- کمال الدین، صدوق، ج ۲: ۳۲۵

۶- المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۵: ۱۳۰

سنن، ابو داود، ج ۱: ۲۵۸

سنن، ابن ماجه، ج ۱: ۲۹۴

سنن، نسائی، ج ۳: ۵۸

مسند، احمد، ج ۲: ۲۳۷

۷- المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۵: ۲۳

مسند، احمد، ج ۴: ۱۹

صحیح، مسلم، ج ۴: ۲۲۶۷

۸- مسند، احمد، ج ۱: ۱۹۵

سنن، ابو داود، ج ۴: ۲۴۱

سنن، ترمذی، ج ۴: ۵۰۷

۹- مسند، احمد، ج ۱: ۱۷۱

صحیح، بخاری، ج ۴: ۱۶۲

صحیح، مسلم، ج ۴: ۲۲۴۵

سنن، ابو داود، ج ۴: ۱۱۶

حلیۃ الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۴: ۳۳۴

۱۰- مسند، احمد، ج ۱: ۴

سنن، ابن ماجه، ج ۲: ۱۳۵۳

سنن، ترمذی، ج ۴: ۵۰۹

۱۱- مسند، احمد، ج ۳: ۲۲۴

۱۲- المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۵: ۱۵۹

۱۳- المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۵: ۱۵۳

مسند، احمد، ج ۶: ۴۵۹

مصایح، البغوی، ج ۳: ۵۰۸

۱۴- دیوان امیر معزی، محمد رضا قنبری: ۴۰۰

۱۵- همان: ۳۹۱

۱۶- دیوان انوری، محمد تقی مدرس رضوی: ۴۵۲

۱۷- همان: ۲۸۵

۱۸- دیوان ابوالفرج رونی، محمود مهدوی دامغانی: ۹۷

عین همین بیت در قسمت اضافات دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح مرحوم رشید یاسمی هم دیده

شد. (دیوان مسعود سعد، یاسمی: ۷۲۶)

۱۹- دیوان خاقانی شروانی، سید ضیاءالدین سجادی: ۲۰

۲۰- همان: ۱۳۰

۲۱- همان: ۳۹۶

۲۲- همان: ۲۲۵

۲۳- همان: ۲۸۱

۲۴- همان: ۲۹۸

۲۵- همان: ۴۷۷

۲۶- همان: ۳۲۵

۲۷- همان: ۳۵۴

۲۸- همان: ۴۵۶

۲۹- ختم الغرائب، خاقانی، یوسف علی عباس آباد: ۲۳۸ و ۲۳۹

۳۰- مثنوی های حکیم سنایی، محمد تقی مدرس رضوی: ۵۸۲

۳۱- حدیقه، سنایی، محمد تقی مدرس رضوی: ۴۳۴ و ۴۳۵

۳۲- حکیم سوزنی سمرقندی، ناصرالدین شاه حسینی: ۱۵۵

۳۳- الهی نامه، عطار، هلموت ریتز: ۹۰

۳۴- دیوان عنصری، محمد دبیرسیاقی: ۱۶۹

۳۵- دیوان مجیرالدین بیلقانی، محمد آبادی: ۹۵

۳۶- حدیقه، سنایی، محمد تقی مدرس رضوی: ۱۵۰

۳۷- دیدگاه ناصر خسرو در مورد دجال، در کنار نقلی از وجه دین در همین مختصر قابل تأمل می نماید.

۳۸- دیوان ناصر خسرو، نصرالله تقوی: ۱۵۰

۳۹- همان: ۴۴۱

۴۰- همان: ۱۷۷

۴۱- الهی نامه، عطار، هلموت ریتز: ۹۱

۴۲- مختارنامه، عطار، محمد رضا شفیعی کدکنی: ۱۱۵

۴۳- دیوان سنایی، محمد تقی مدرس رضوی: ۴۹۴

۴۴- همان: ۱۰۸

۴۵- کشف المحجوب، هجویری، محمود عابدی: ۳۳۴

۴۶- کشف الاسرار، میبدی، ج ۲: ۱۴۲ و ۱۴۳

۴۷- ابومسلم نامه، ابوطاهر طرطوسی، حسین اسماعیلی، ج ۱: ۳۳۵-۳۳۷

۴۸- وجه دین، ناصر خسرو: ۲۸۱-۲۷۹

۴۹- روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتح رازی، ج ۱: ۱۰۴

۵۰- *Anti Christ*

۵۱- قاموس کتاب مقدس، مستر هاوکس: ۳۷۵

۵۲- تحقیقی در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی: ۲۹۷، و متافیزیک، بوئیتوس، دکتر محمد

ایلخانی: ۷۶

۵۳. *the Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade, Volume ۱*: ۳۲۱

۵۴. *Revelation*

۵۵. *the Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade, Volume ۱*: ۳۲۲

۵۶. کشف الاسرار، میدی، ج ۲: ۱۴۳

۵۷. همان: ۱۴۲

۵۸. دیوان خاقانی، سید ضیاءالدین سجادی: ۲۳

۵۹. همان: ۲۴

"گویند وقتی عیسی (ع) را به آسمان می بردند، سوزنی همراه داشت. چون به فلک چهارم رسید، ملائکه خواستند که بالاتر برند. امر شد جستجو کنند تا علایق دنیا چه همراه دارد. چون دیدند سوزنی و کاسه ای شکسته داشت، فرمان رسید که همانجا نگاهش دارند" (لغت نامه دهخدا: ۱۳۸۳۹)

۶۰. همان: ۱۱۵

۶۱. همان: ۲۸۵

۶۲. همان: ۴۱۳

۶۳. همان: ۵۳۵

۶۴. همان: ۸۸۷

۶۵. همان: ۹۳۱

۶۶. حدیقه سنایی، محمد تقی مدرس رضوی: ۴۱۷

۶۷. همان: ۵۲۰

۶۸- دیوان سنایی، محمد تقی مدرّس رضوی: ۴۹۸

۶۹- همان: ۱۵۳

۷۰- حکیم سوزنی سمرقندی، ناصرالدین شاه حسینی: ۱۵۵

۷۱- همان: ۱۵۷

۷۲- دیوان عطار، سعید نفیسی: ۲۳۳

۷۳- حدیقه سنایی، محمد تقی مدرّس رضوی: ۱۹۹

۷۴- دیوان امیر معزی، محمدرضا قنبری: ۶۰۸

۷۵- همان: ۳۹۶

کتاب شناسی و منابع:

○ احمدی، داریوش، پایان جهان و ظهور موعود در ادیان ایران باستان، جوانه ی

توس، تهران، ۱۳۸۶

○ آشتیانی، جلال الدین، تحقیقی در دین مسیح، نگارش، تهران، ۱۳۷۹

○ اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، دارالکتاب

العربی

○ انوری ابیوردی، دیوان اشعار، محمد تقی مدرّس رضوی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۲

○ ایلخانی، محمد، متافیزیک بوئیتوس، الهام، تهران، ۱۳۸۰

○ بخاری، اسماعیل بن ابراهیم الجعفی، صحیح، دار احیاء التراث العربی، بیروت

○ البغوی، حسین بن مسعود بن محمد الفراء، مصابیح السنّه، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۸۷

- بحار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، آگه، تهران، ۱۳۷۵
- بیلقانی، مجیر الدین، دیوان اشعار، محمد آبادی، مؤسسه ی تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۸
- خاقانی، بدیل بن علی، ختم الغرائب (تحفه العراقین)، یوسف علی عباس آباد، سخن، تهران ۱۳۸۶
- خاقانی، بدیل بن علی، دیوان اشعار، سید ضیاء الدین سجادی، زوار، تهران ۱۳۵۷
- دوستخواه، جلیل، اوستا کهن ترین سرود های ایرانیان، مروارید، تهران، ۱۳۷۹
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، مؤسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
- رازی، ابوالفتح (حسین بن علی)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر قرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی- دکتر محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸
- سنایی غزنوی، دیوان اشعار، محمد تقی مدرّس رضوی، ابن سینا، تهران ۱۳۴۱
- سنایی، مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، محمد تقی مدرّس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- شاه حسینی، ناصرالدین، حکیم سوزنی سمرقندی، سپه، تهران، ۱۳۴۴
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه القمی، کمال الدّین و کمال النعمه، جاعه المدرّسین، قم
- طرطوسی، ابوطاهر، ابومسلم نامه، حسین اسماعیلی، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران - معین -قطره، تهران، ۱۳۸۰

- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین ، دیوان قصاید و غزلیات ، سعید نفیسی ، اقبال ، تهران ۱۳۱۹،
- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، مختارنامه ، محمدرضا شفیعی کدکنی ، توس، تهران ۱۳۵۸
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، الهی نامه ، هلموت ریتز ، توس،، تهران ۱۳۵۹
- عنصری بلخی ، دیوان اشعار ، محمد دبیر سیاقی ، کتابخانه سنایی، تهران ، ۱۳۴۲
- کریستین سن ، آرتور امانوئل ، آفرینش زبان کار در روایات ایرانی ، ترجمه احد طباطبائی ، مؤسسه ی تاریخ و فرهنگ ایران ، تبریز ، ۱۳۵۵
- مدرّس رضوی، سید محمد تقی، مثنوی های حکیم سنایی ، تهران، بابک، ۱۳۶۰
- مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۷
- معزّی نیشابوری، دیوان اشعار ، محمدرضا قنبری ، زوّار، تهران، ۱۳۸۵
- میبّدی، رشید الدّین احمد بن ابی سهل، کشف الاسرار و عدّه الابرار ، علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱
- ناصر خسرو ، ابو معین ، وجه دین ، اساطیر ، تهران ، ۱۳۸۲
- نسائی ، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب ، سنن ، دارالفکر ، بیروت
- هجویری ، ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب ، محمود عابدی ، سروش ، تهران، ۱۳۸۴
- The Encyclopedia of religion , Mircea Eliade , volume ۱ & ۹, Macmillan publishing-company, Newyork